

فتوح



پژوهشی فقهی دربارهٔ

طواف از طبقهٔ اوّل مسجد الحرام*

محمد جواد فاضل لنکرانی

در شرایط کنونی که طبقه اوّل مسجد الحرام، حدود سی سانتی متر از سقف کعبه معظمه بالاتر است، دیدگاههای گوناگونی در بارهٔ صحت و عدم صحت طواف از طبقهٔ بالا از مطرح شده است، همین اختلاف نظر در مورد جواز طواف از طبقهٔ زیرین مطاف نیز - در فرض احداث آن - پیش خواهد آمد.

در صورت اعتقاد به جواز، آیا این حکم، به مواردی ویژه اختصاص دارد؛ مانند:

ازدحام جمعیت یا عدم توانایی زائر بر طواف پیاده و نیاز او به وسیلهٔ سواری برای طواف؛ مثل ویلچر، که در طبقهٔ بالا در دسترس افراد است و یا به سبب مانع دیگری، طواف از صحن مسجد برایش ممکن نباشد.

و یا اینکه اصلاً زائر از همان آغاز مخیر است به «طواف در صحن مسجد الحرام» یا «طواف در طبقهٔ بالا»؟

در این راستا، محورهای زیر، موضوعات این پژوهش را تشکیل می‌دهد:

*. اصل این پژوهش توسط مؤلف محترم به زبان عربی نوشته شده و توسط مترجم محترم به فارسی برگردان شده است.

۱ - رابطه بحث با نظریه حد مطاف

بدیهی است کسی که حدی برای مطاف قائل نیست، راه ورود به این بحث برایش باز است، حال آیا کسانی که (مانند مشهور) حدی برای مطاف قائل اند، راهی برای ورود آنان به این بحث وجود دارد یا خیر؟

به نظر می‌رسد پاسخ به این پرسش مثبت باشد؛ زیرا طرح این پرسش، بر این فرض استوار است که اگر مثلاً در همین طبقه اول و دوم، روبروی کعبه بنا شود، و ارتفاع آن از کعبه بالاتر برود در این صورت این بحث مطرح می‌شود. البته در زمان حاضر، چنین چیزی مصداق خارجی ندارد.

۲ - رابطه بحث با افزایش ارتفاع کعبه

عدم جواز تخریب و یا کاستن از ساختمان کعبه، مسأله‌ای است مفروغ عنه و مسلم و هیچگونه خلافی در آن نیست، لیکن نسبت به افزودن بر بنای آن، دیدگاه‌های دوگانه‌ای وجود دارد (که حکم طواف از ارتفاع بالاتر از کعبه هم به تبع آنها، متفاوت می‌باشد):

الف - در صورت «جواز افزایش و نیز افزودن بر ارتفاع آن، تا حدّ دو برابر یا بیشتر»، شکی نیست که طواف پیرامون بخش افزوده شده، جایز است، گرچه محلّ طواف از بنای موجود بلندتر باشد.

ب - به فرض «جواز افزایش و افزوده نشدن بر بنا»، نزاع این چنین می‌شود که آیا طواف از جایی که بلندتر از ارتفاع کعبه، جایز است یا خیر؟

ج - اگر نظر دهیم که افزودن بر بنای کعبه جایز نیست؟ در این صورت، ظاهراً اختلافی نیست که طواف از جایی که بلندتر از ارتفاع کعبه جایز نمی‌باشد.

ظاهر این است که افزودن بر ارتفاع کعبه جایز است؛ زیرا اصل اولی جواز است، و کعبه نیز مانند دیگر اماکن و ساختمان‌ها است؛ همانگونه که افزودن بر مسجد جایز می‌باشد، افزایش بنای کعبه نیز چنین است و نباید آن را مانند احکام تعبّدیه، از امور توقیفیه پنداشت.

دلیل و گواه بر جواز آن، چند روایت است؛ مانند:

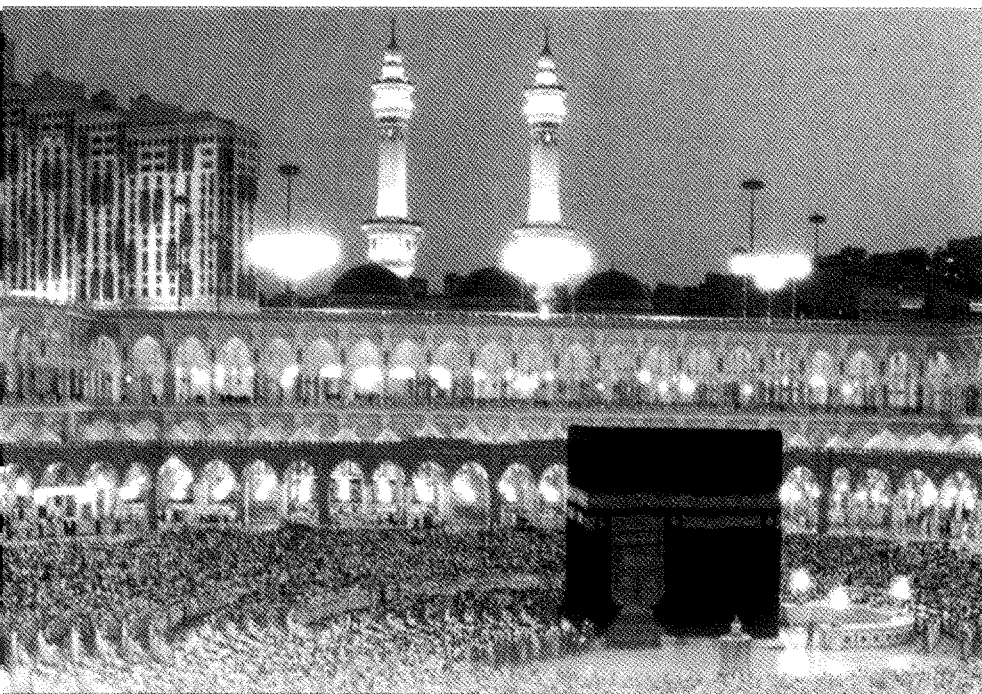
ذَكَرَ جَمَاعَةٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:

«كَانَتْ الْكَعْبَةُ عَلَى عَهْدِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام تِسْعَةَ أَذْرُعٍ وَكَانَ لَهَا بَابَانِ فَبَنَاهَا عَبْدُ اللَّهِ
ابْنُ الزُّبَيْرِ فَرَفَعَهَا ثَمَانِيَةَ عَشَرَ ذِرَاعًا فَهَدَمَهَا الْحَجَّاجُ وَبَنَاهَا سَبْعَةَ وَعِشْرِينَ
ذِرَاعًا»^۱.

«ارتفاع کعبه در زمان ابراهیم علیه السلام به ۹ ذرع می‌رسید و برای آن، دو در (شرقی و غربی) بود، ابن زبیر (پس از آسیب دیدن کعبه به وسیله سنگباران لشکریان یزید)، آن را با ارتفاع ۱۸ ذرع ساخت. (پس از قتل وی) حجاج آن را تخریب و با ارتفاع ۲۷ ذرع بنا کرد.»

از این روایت می‌توان چنین بهره جست که منع نکردن امام معصوم علیه السلام از افزایش ارتفاع کعبه (توسط ابن زبیر و سپس حجاج)، دلیل بر جواز آن است، لیکن این روایت معتبر نیست؛ زیرا «احمد بن محمد» که در سند آن آمده است، با جمعی اشتراک اسمی دارد که معلوم نیست راوی خبر، کدامین آنها است و نیز گرچه نجاشی «سعید بن جناح» را توثیق کرده و در اسناد «کامل الزیارات» هم وارد شده است، ولی کسی که از او روایت می‌کند، معلوم نیست چه کسی است و بنابراین، استناد به این روایت درست نیست.

۲۷
ع:



۵۸

۳- جریان بحث در طواف واجب و مستحب

ظاهر آن است که اختلاف نظریه‌های یاد شده، اختصاص به طواف واجب ندارد، بلکه در مورد طواف مستحب نیز جاری است؛ پس اگر فاصله میان کعبه و مقام ابراهیم، به عنوان حدّ معین مطاف باشد، بی‌شک مراعات آن در طواف مندوب نیز لازم است. دلیل آن، اطلاقاتی است که از آنها استفاده می‌شود محدودۀ طواف، فاصله میان کعبه و مقام ابراهیم است و اگر کسی بیرون از آن طواف کند، طواف کننده به شمار نمی‌آید و وجهی هم برای انصراف آن اطلاقات به «طواف واجب» وجود ندارد؛ چنانچه دلیلی بر نداریم. آری طبق برخی از ادلّه میان طواف واجب و مستحب از جهاتی فرق وجود دارد که برخی از آنها عبارتند از:

الف - عدم لزوم طهارت در طواف مستحب، چنانچه روایات معتبره بر آن دلالت دارد؛ (در صحیحۀ محمد بن مسلم آمده است: (قَالَ: سَأَلْتُ أَحَدَهُمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ طَافَ طَوَافَ الْفَرِيضَةِ وَ هُوَ عَلَى غَيْرِ طَهْوَرٍ، قَالَ: يَتَوَضَّأُ وَيُعِيدُ طَوَافَهُ، وَإِنْ كَانَ تَطَوُّعًا تَوَضَّأَ وَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ).^۲

این، برخلاف نظریۀ ابو الصلاح است، که با تمسک به اطلاق روایات، طهارت را در طواف مستحب نیز واجب می‌شمارد.

ب - جمعی از فقها، بر اساس دلیل، قطع طواف مندوب را، از روی عمد جایز دانسته‌اند.

ج - افزودن بر اشواط هفتگانه، در طواف مستحب، بر اساس دلیل، کراهت دارد (ولی در طواف واجب جایز نیست).

۴- لزوم دخول جميع اعضاء بدن در مطاف و عدم آن

آیا واجب است هنگام طواف، تمام اعضای طواف کننده، در درون مطاف باشد، یا دخول بیشترین اعضای او، به گونه‌ای که عرفاً بگویند او طواف می‌کند، کافی است؟

ظاهر آن است که صدق عرفی در این باره کافی است. بنابراین، اگر اکثر اعضای

طواف کننده، داخل مطاف قرار گیرد و تنها سر او بالاتر از کعبه باشد، طوافش صحیح است و دلیلی هم بر لزوم داخل بودن تمام اعضا در مطاف، در دست نیست؛ چنانکه صاحب جواهر^{رحمته} در مسأله «استقبال» با صراحت گفته است:

«در این باره صدق استقبال کفایت می‌کند، گرچه بعضی از اعضای بدن در جهت قبله قرار نداشته باشد و لازم نیست که همه اجزای بدن در جهت قبله قرار گیرد. معنای این سخن آن است که اگر مولا امر به استقبال کند، به همان اندازه که عنوان امتثال از نظر عرف در خارج تحقّق یابد، کافی است.»

سپس می‌افزاید:

«کیفیت استقبال قبله، مسأله‌ای عرفی است که شرع در آن دخالتی ندارد و به ظاهر همان صدق عرفی کفایت می‌کند، گرچه برخی از اعضای بدن هم، که در صدق استقبال نقشی ندارند، در جهت قبله نباشد و در این مسأله فرقی نیست میان نزدیکی و دوری از کعبه، ولی در کتاب قواعد آمده است: اگر برخی از اجزای بدن نمازگزار از سمت قبله خارج باشد، نماز او باطل است، بلکه گفته شده که در کتابهای: نه‌ایة الاحکام، تحریر، تذکره، زکری، بیان، موجز، کشف‌الالتباس، جامع المقاصد و قواعد نیز چنین آمده است.

اما تحقیق در این مسأله آن است که افزون بر صدق استقبال عرفی، چیزی شرط نمی‌باشد و چنانچه ادّعا شود که صدق استقبال از نظر عرف، بر استقبال تمام اعضای بدن توقف دارد، در پاسخ می‌گوییم: هر جا که در امر به استقبال صرفاً به «استقبَلُ» اکتفا شده باشد و تمام اعضا به عنوان متعلق این امر ذکر نشود، وجدان ادعای یاد شده را تکذیب می‌کند.»^۳

ظاهراً طواف مانند استقبال است، که صدق عرفی آن برای امتثال آیه «وَلْيَطَّوَّفُوا» کفایت می‌کند و داخل بودن تمام اعضای طواف کننده در مطاف لازم نیست؛ به گونه‌ای که اگر سر یا دست او از محدوده مطاف بیرون باشد، مخلّ به طواف شمرده شود و این نکته روشن است که برای این مفهوم (طواف) نه حقیقت شرعی‌ای در کار است و نه اینکه «طواف» از موضوعاتی است که شارع در وضع آن تصرّفی اعمال کرده باشد؛ چنانکه برای اصل این عمل (طواف) هم، کیفیت خاصی ارائه نکرده است. گرچه برخی



از شرایط را برای آن ذکر کرده؛ مانند: داشتن طهارت در حال طواف و اینکه حجاراًسود به عنوان نقطه آغاز و پایان طواف است.

البته وقتی قائل به توسعه در مطاف شدیم و بر این اساس، طواف از طبقه بالاتر از کعبه را جایز دانستیم، دیگر ثمره‌ای بر این بحث بار نمی‌شود؛ زیرا که در آن صورت طرح مسأله خروج بعضی از اعضا از محدوده مطاف، بی مورد خواهد بود.

۵- حکم ساخت و سازهای فراتر از کعبه

در روایات از ساختن بناهای بلندتر از کعبه، در مکه، نهی گردیده است که برخی از آنها عبارتند از:

● مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي حَدِيثٍ قَالَ: «وَلَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَرْفَعَ بِنَاءً فَوْقَ الْكَعْبَةِ».^۴
امام باقر عليه السلام فرمود «بر کسی سزاوار و شایسته نیست که بنایی بالاتر از کعبه بسازد.»

روایت از نظر سند، معتبر است؛ زیرا طبق استظهار مرحوم آیت‌الله خویی رحمته الله، منظور از محمد بن الحسن، همان محمد بن الحسین بن ابی الخطاب است^۵ که شخصی موثق و جلیل‌القدر شمرده می‌شود.

ظاهراً طواف مانند استقبال است، که صدق عرفی آن برای امتثال آیه «وَلْيَطَّوَّفُوا» کفایت می‌کند و داخل بودن تمام اعضای طواف‌کننده در مطاف لازم نیست.

و علی بن الحکم، نیز ثقة می‌باشد و صفوان، گرچه میان «صفوان بن مهران» و «صفوان بن یحیی» مشترک است، ولی هر دو آنها ثقة به حساب می‌آیند و منظور از علاء همان علاء بن رزین است که مردی ثقة و جلیل‌القدر می‌باشد.

● شیخ مفید^(ره) در «مقنعه» از امام صادق^(ع) نقل کرده است که:

«نَهَى أَنْ يَرْفَعَ الْإِنْسَانُ بِمَكَّةَ بِنَاءً فَوْقَ الْكَعْبَةِ»^۶.

«(خداوند یا امام^(ع)) نهی کرد از اینکه انسان بنایی را بلندتر از کعبه بسازد».

گذشته از وجود اختلاف نظریه‌ها و دیدگاه‌ها در اینکه: «آیا این نهی، دلالت بر حرمت دارد یا همانگونه که از عنوان یاد شده در این باب بر می‌آید، دلالت بر کراهت می‌کند؟» این پرسش مطرح است که آیا نهی در این روایت، تمام ساختمانهای مکّه، حتی ساختمانهای درون مسجد الحرام را هم شامل است؟ بدین معنا که شارع مقدس به خاطر موقعیت والا و شرافت کعبه، از احداث هرگونه بنای بلندتر از آن، گرچه در داخل مسجد الحرام باشد، منع کرده است؟ یا آنکه این نهی به ساختمانهای شخصی افراد، در بیرون مسجد اختصاص داشته و از بنای داخل مسجد منصرف می‌باشد؟

ظاهراً چنین انصرافی در کار نیست و وجهی برای آن وجود ندارد و انصاف این است که بگوییم کلام امام^(ع)، ظهور در اطلاق دارد؛ به‌ویژه با توجه به نکره بودن بنا (بِنَاءً)، که در سیاق نفی یا نهی (نَهَى أَنْ...) واقع شده است و مناسبت حکم و موضوع هم قرین‌ای است که ظهور یاد شده را تأیید می‌کند؛ چرا که شرافت و عظمت کعبه چنین ایجاب می‌کند که این موقعیت و برتری، همچنان برای آن، نسبت به هر بنایی، حتی در درون مسجد الحرام محفوظ بماند.

پس در صورت بنای بر اطلاق، ممکن است گفته شود که طواف از طبقه نخست کنونی صحیح نیست؛ زیرا برحسب پژوهشهای به عمل آمده و پرسشهای طرح شده، طبقه یاد شده، به اندازه ۲۷ سانتی متر از کعبه بلندتر است.

و دلیل بر عدم صحّت طواف در این طبقه، آن است که ما، از نهی یاد شده در مورد بنا، به طریق ملازمه عرفی می‌فهمیم که طواف در آن صحیح نیست و یا بودن انسان در مکانی بلندتر از کعبه جایز نمی‌باشد.

لیکن انصاف این است که بگوییم: این روایت، موردی را که انسان برای طواف در جایی بالاتر از کعبه قرار گیرد، شامل نمی‌شود؛ زیرا مورد آن نهی، بناهای ثابت است، نه شیء متحرّک آن هم حرکتی که به پاس احترام به بیت‌الله انجام گیرد. بنابراین، شامل

نهی

انسان در حال طواف نمی‌شود؛ چنانکه شرافت کعبه، که حکمت اصلی این دستور است، ساختمانهای مربوط به مسجدالحرام را که از شئون و توابع بیت محسوب می‌شود نیز در بر نمی‌گیرد.

۶- طواف از طبقه بالاتر از کعبه

چکیده این بخش، که از اهمیت بسزایی در این بحث برخوردار است، این است که مشهور میان فقها، بلکه اتفاق میان آنان و بلکه میان مسلمانان، که کاشف الغطاء^۶ به آن تصریح کرده، این است که: قبله، در جهت ارتفاع کعبه، تا فراز آسمان و از قسمت زیرین تا عمق زمین است. بنابراین، محدود به بنای محسوس نمی‌گردد و ظاهراً نخستین کسی که با صراحت به بیان آن پرداخته، شهید ثانی در مسالک است. آنگاه صاحب مدارک از وی پیروی کرده و سپس تمام متأخرین، تا زمان حاضر، از او تبعیت کرده‌اند و بدین گونه، به مسأله‌ای مسلم و پذیرفته شده نزد همگان تبدیل گردیده است.^۷

پرسشی که در اینجا مطرح است، این است که آیا طواف می‌تواند ملحق به استقبال شود؛ به طوری که فضای بالای کعبه و یا قسمت زیرین آن، در حکم خود کعبه باشد و طواف در اطراف آن جایز شود یا خیر؟

و به دیگر سخن، آیا طواف بر گرد فضای کعبه، طواف بر پیرامون آن محسوب می‌شود؟ یا چنین نیست و در نتیجه طواف به استقبال ملحق نشده و حکم پیشگفته، اختصاص به استقبال دارد؟

از ظاهر روایات چنین بر می‌آید که این حکم مخصوص استقبال نیست؛ چرا که از اطلاقی برخی از آنها، جواز طواف بر گرد فضای کعبه نیز استفاده می‌شود.

مرحوم شیخ صدوق، در این زمینه، مرسله زیر را از امام صادق^ع نقل کرده است:

«أَسَاسُ الْبَيْتِ مِنَ الْأَرْضِ السَّابِغَةِ السُّفْلَى إِلَى الْأَرْضِ السَّابِغَةِ الْعُلْيَا»^۸.

«پایه خانه (خدا) از هفتمین طبقه پایین زمین تا هفتمین طبقه بالای آن است.»

گرچه این روایت مرسله است، لیکن این گونه ارسال - بر اساس تحقیقی که در جای خود صورت گرفته - به اعتبار آن زیان نمی‌رساند؛ چنانچه دلالت آن نیز روشن است و

در روایت هم، قرینه‌ای بر اختصاص آن به استقبال، وجود ندارد. آری بر طبق ظاهر روایت که کلمه «اساس» ظهور در ریشه و بنیان دارد دلالت بر الحاق فضای بالای کعبه به کعبه نمی‌کند، بلکه تنها دلیل بر این است که از هفتمین طبقه زیرین زمین تا طبقه بالا، جزو کعبه است. مگر آنکه گفته شود که واژه «الأرض» در این روایت، در مقابل «السَّماء» نیست، بلکه منظور از «الأرضِ السُّفْلَى وَ الْعُلْيَا» امتداد کعبه از هر دو جهت فوقانی و تحتانی است، و بدین ترتیب این عبارت تعبیری است کنایی، از معنای یاد شده.

كاشف الغطاء: قبله، در جهت ارتفاع کعبه، تا فراز آسمان و از قسمت زیرین تا عمق زمین است. بنابراین، محدود به بنای محسوس نمی‌گردد

مؤید این مطلب این است که در بعضی از روایات، که در ذیل آیه شریفه: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ...﴾^۹ آمده، مقصود از «الأرضِ الْعُلْيَا» زمین هفتم است، که بر فراز آسمان ششم قرار دارد. در این راستا، عیاشی به سند خود، از حسین بن خالد، از حضرت ابی‌الحسن (امام کاظم علیه السلام) روایت می‌کند که آن حضرت کف دست (چپش) را گشود و سپس دست راست را بر آن نهاد و فرمود:

«هذه أرض الدنيا، والسَّماء الدنيا عليها قبة، والأرض الثانية فوق السماء الدنيا، والسَّماء الثانية فوقها قبة، والأرض الثالثة فوق السماء الثانية، والسَّماء الثالثة فوقها قبة - حتى ذكر الرابعة والخامسة والسادسة، فقال والأرض السابعة فوق السماء السادسة، والسَّماء السابعة فوقها قبة. وعرش الرحمن فوق السماء السابعة وهو قوله: ﴿سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ...﴾»^{۱۰}

«این (دست چپ)، به منزله زمین دنیا است و آسمان دنیا بر آن، گنبدوار قرار گرفته و زمین دوم، بالای آسمان دنیا واقع شده و آسمان دوم گنبدوار بر فراز آن است، و زمین سوم بالای آسمان دوم است و آسمان سوم بر روی آن گنبدوار واقع شده - تا آنکه چهارم و پنجم و ششم را بر شمرد و آنگاه فرمود: - و زمین هفتم بر فراز آسمان ششم است و آسمان هفتم بر بالای آن

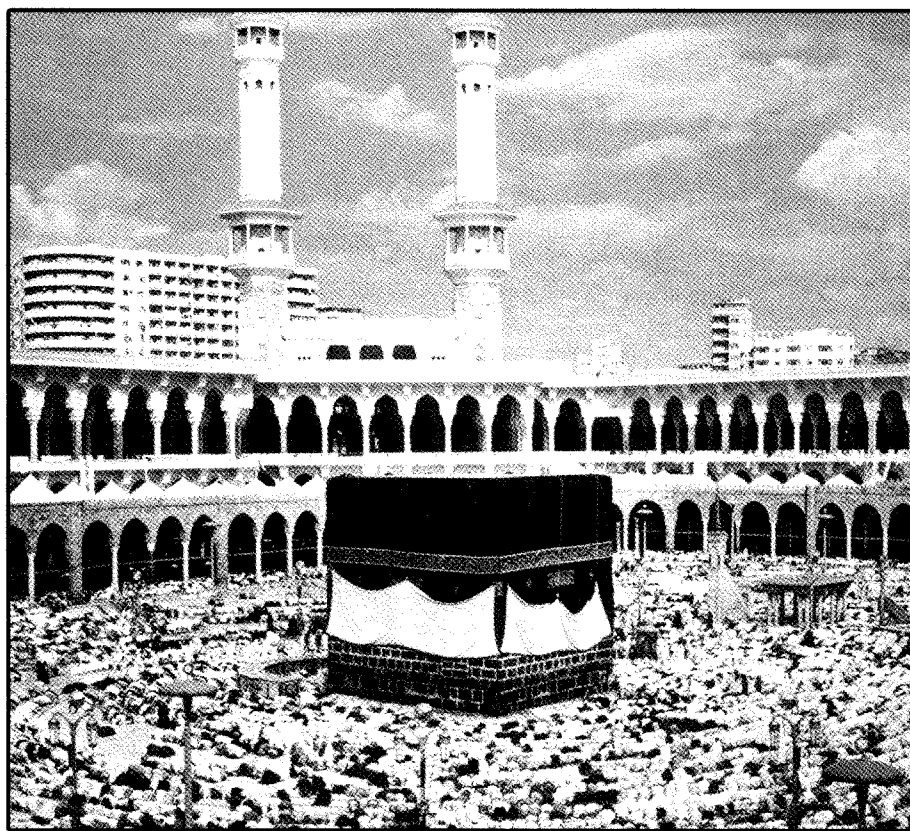
گنبدوار قرار دارد، و عرش خدای رحمان بالای آسمان هفتم می‌باشد. و این است تفسیر فرموده خداوند: خداست آنکه هفت آسمان را خلق کرد و از زمین همانند آنها آفرید.»

در این روایت، با صراحت از امتداد و گسترش کعبه در دو جهت فوقانی و تحتانی سخن به میان آمده است و در هر صورت، تردیدی باقی نمی‌ماند که این‌گونه تعبیر، کنایه از امتداد کعبه می‌باشد.

در برخی از روایات وارد شده در باب قبله، به امتداد قبله در جهت فوقانی نیز اشاره گردیده است؛ چنانکه در روایت عبدالله بن سنان، از ابو عبدالله علیه السلام آمده است:

«... سَأَلَهُ رَجُلٌ قَالَ: صَلَّيْتُ فَوْقَ أَبِي قُبَيْسٍ الْعَصْرَ، فَهَلْ يُجْزِي ذَلِكَ وَالْكَعْبَةُ تَحْتِي؟ قَالَ نَعَمْ إِنَّهَا قِبْلَةٌ مِنْ مَوْضِعِهَا إِلَى السَّمَاءِ.»^{۱۱}

«مردی از آن حضرت پرسید: من بر فراز کوه ابو قبیس نماز عصر گزاردم، آیا کفایت می‌کند، با اینکه کعبه پایین‌تر از جای من بود؟ حضرت فرمود: آری، از فراز کعبه تا آسمان، قبله است.»



صرف نظر از روایت یاد شده، از تفسیر عیاشی، هنگامی که روایت عبدالله بن سنان را در کنار روایت مرسله‌ای که گذشت، قرار می‌دهیم، چنین می‌فهمیم که کعبه مختص به ساختمان موجود نیست، بلکه از دو سوی بالا و پایین امتداد دارد (و می‌توان در ادامه بحث افزود که تفاوت قائل شدن میان دو جهت کعبه، به اینکه بگوییم توسعه و امتداد، تنها در قسمت زیرین و تحتانی کعبه است نه در قسمت فوقانی آن، کلامی جداً بعید و غریب به نظر می‌رسد. و روایت ابن سنان هم نمی‌تواند قرینه برای بیان مراد مرسله بوده و تنها به مسأله استقبال نظر داشته باشد، به دلیل آنکه هرگاه دو روایت، هر دو به جنبه اثبات چیزی پرداخته باشند و به اصطلاح مثبتین باشند، جای جریان تقیید در یکی از آنها نیست.

اشکال و پاسخ

پرسش (۱): ظهور ادله طواف در این است که: طواف باید محاذی بنای کعبه انجام گیرد، در این راستا، از ظاهر آیه شریفه: «... وَلَيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ»^{۱۲} لزوم طواف بر خود کعبه استفاده می‌شود، نه بر فضای آن. مراجعه به لغت، به‌ویژه نسبت به واژه «حول» که در برخی از روایات آمده، این نکته را تأیید می‌کند؛ بدین ترتیب، ظهور معنای «طاف بالمکان» آن است که باید آن مکان را محور طواف خود قرارداد، نه جای بالاتر یا پایین‌تر از آن را؟

پاسخ:

گرچه ظهور کلام چنان است که گفتیم، لیکن روایت، حاکم بر آن است و به تفسیر و توسعه چیزی پرداخته است که قابلیت توسعه را دارد؛ چنانکه ادله استقبال هم در وجوب محاذات نماز با نفس کعبه ظهور دارد، و حد اقل برای حاضران در مسجد الحرام چنین است، ولی روایت دست کم صلاحیت توسعه در استقبال را دارد و با توجه به این نکته که مورد و متعلق تکلیف در هر دو مسأله (طواف و استقبال)، کعبه می‌باشد، جداً بعید به نظر می‌رسد که تفاوتی میان این دو وجود داشته باشد.

پرسش (۲): همانگونه که از برخی آیات بر می‌آید، بر نمازگزار واجب است که رو به مسجد الحرام بایستد، مانند آیه:



﴿...قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ...﴾ ۱۳.

پس روی خویش به سوی مسجدالحرام کن، و هر جا که باشید روی خود به سوی آن بگردانید.

معنای این کلام آن است که خود «بیت الله» مدخلیتی در استقبال ندارد. در مورد طواف هم، تکلیف حاجی، نه طواف پیرامون مسجد، که طواف بر دور کعبه است؛ چنانکه فرمود:

﴿...وَلْيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾؛ ۱۴ «باید برگرد خانه گرامی طواف کنید.»

و نیز فرمود:

﴿...وَعَهْدُنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ...﴾ ۱۵.

«ما به اسماعیل امر کردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان پاکیزه کنید...»

بدیهی است که منظور از «بیت» در دو آیه بالا، کعبه است نه مسجدالحرام.

پاسخ:

در آیه نخست، از این رو از قبله تعبیر به مسجدالحرام شده که در مقابل بیت المقدس قرار دارد و منظور، لزوم رو گردانیدن مسلمانان از سمت بیت المقدس به سوی مسجدالحرام می باشد، ولی شکی نیست که فقط بر حاضران در مسجدالحرام واجب است تا رو به کعبه نماز بگذارند و نماز به سوی مسجد جایز نمی باشد. بنا بر این، عنوان «مسجدالحرام»، در آیات شریفه یاد شده، اشاره به بیت است، نه آنکه فی نفسه دخالتی در حکم داشته باشد.

آری، به نظر بسیاری یا بیشتر علما و یا نظر اصحاب ما، به تعبیر نقل شده از شیخ طبرسی رحمته الله در مجمع البیان، و یا به اجماعی که شیخ طوسی رحمته الله در خلاف ادعا کرده است، قبله حاضران در مسجدالحرام، کعبه و آنانکه در حرم هستند، مسجدالحرام است و قبله آنانکه در خارج از حرم اند، حرم می باشد و بنابراین، تردیدی در این مسأله باقی نمی ماند که قبله حاضران در مسجدالحرام، کعبه می باشد.

در هر صورت، ظاهر این است که از این جهت فرقی میان استقبال و طواف نیست، و شاهد آن این است که اگر ساختمان کعبه به طور کلی زایل گردد و از بین برود، نماز به سمت فضای خالی آن صحیح است، نه به سویی که سنگ و خاک آن در آنجا نباشته گردیده است. همچنین طواف گرد فضای موجود واجب خواهد بود، نه آنکه وجوب طواف ساقط گردد. البته، این توسعه‌ای که شامل طواف می‌شود، سعی را در بر نمی‌گیرد و بنا بر این، جایی برای این توهم وجود ندارد که سعی هم مانند طواف، از طبقه فوقانی جایز باشد؛ چرا که سعی باید در فاصله میان صفا و مروه انجام گیرد نه بالای آنها و دلیلی در این مورد برای الحاق فضای فوقانی میان آن دو کوه به مسأله سعی، موجود نیست، مگر آنکه گفته شود واژه «بین»، مقابل واژه فوق نمی‌باشد، بلکه مقصود این است که حد آغاز و پایان سعی، آن دو کوه است، که نادرستی این سخن را خود در می‌یابی.

پرسش (۳): در پاره‌ای از روایات آمده است که فرشتگان به زمین فرود می‌آیند و بر پیرامون خانه به طواف می‌پردازند، آیا این روایت دلیل بر این نیست که ملاک در طواف نفس بیت است، وگرنه نیازی برای نزول آنان به زمین نبود؟

پاسخ:

با روایت یاد شده، چنین مطلبی ثابت نمی‌گردد؛ زیرا ممکن است:

الف - نزول فرشتگان به زمین، به منظور حضور در جمع مؤمنان طواف کننده، برای طواف باشد.

ب - این نکته قابل انکار نیست که طواف بر گرد خانه از نزدیک، بر طواف بر دور فضای آن از آسمان، برتری دارد و چه بسا چنین طوافی به خاطر همان نزدیکی، از اجر و پاداش بیشتری برخوردار باشد.

پرسش (۴): اگر کعبه برای طواف هم امتداد دارد، در آن صورت آیا استلام حجر و یا استلام رکن یمانی معنایی خواهد داشت؟

پاسخ:

استلام حجر الأسود و نیز استلام رکن یمانی، با اشاره هم امکان پذیر است. در هر صورت، ما به صحت طواف از بالا، ملتزم هستیم و با این گونه شباهات از نظریه خویش صرف نظر نمی‌کنیم. به عبارت دیگر اگر در فضا، استلام ولو با اشاره هم



تحقق نداشته باشد این امر سبب تضعیف و یا ایجاد خلل در این نظریه نمی شود کما اینکه اگر در همین شرایط کسی را با وسیله‌ای که مثلاً ارتفاع آن سه متر است طواف دهند چه بسا استلام برای او تحقق نداشته باشد.

پرسش (۵) : عرف نسبت به توسعه در مسأله استقبال نظر مساعد دارد ولی نسبت به طواف چنین نیست؛ یعنی در مورد نخست (استقبال)، ایستادن رو به فضای کعبه از نگاه عرف، کاری پذیرفته شده و بی نقص تلقی می‌گردد، برخلاف طواف برگرد فضای آن، که عرف آن را طواف نمی‌شمارد.

پاسخ:

اولاً: در این نظریه، ما با شما موافق نیستیم، ما می‌گوییم عرف، تفاوتی میان آن دو قائل نیست. بنابراین، بر طواف از بالا، بدون مسامحه عرفی، طواف صدق می‌کند، هر چند که مسامحه عرفی هم در آنجا که عقل حکم به امتثال امر می‌کند، کافی است؛ همانگونه که هرگاه مولا به عبد خویش فرمان دهد تا آب برایش بیاورد و او مایعی را که با مسامحه عرفی به آن آب گفته می‌شود، برایش بیاورد، امتثال امر تحقق یافته است.

ثانیاً: به فرض تسلیم و پذیرش این سخن، گاه نگاه شارع با نظر عرف در این جهت مخالف است؛ از این رو، شارع مقدس فضای فوقانی و قسمت زیرین کعبه را جزو کعبه به شمار آورده و نماز و طواف بر آن را مطلقاً جایز دانسته است، بی آنکه برای ساختمان کعبه مداخلیتی قائل باشد.

آری، این نکته قابل انکار نیست که اجماع فریقین (ظاهراً) بر این است که طواف، بر خلاف استقبال و رو به قبله نمازگزاردن، از بیرون مسجد جایز نیست، بلکه باید در داخل انجام بگیرد؛ بدین ترتیب که به قول مشهور فقهای شیعه، طواف باید در فاصله میان کعبه و مقام ابراهیم و به تصریح علمای اهل سنت (و برخی از علمای شیعه) در داخل مسجد باشد، ولی رعایت محدوده مطاف، مسأله دیگری است که از موضوع این نوشتار خارج است.

نتیجه بحث این است که با صرف نظر از روایت مرسله یاد شده، که اطلاق آن دلالت بر صحت نماز و طواف بر فضای فوقانی و قسمت زیرین کعبه نیز داشت، ممکن است گفته شود، آنچه از ادله قبله و طواف - با توجه به وحدت تعبیر در باره هر دو، که

ملاک در آنها، بیت است - برمی آید، همانگونه که فضای فوقانی کعبه برای استقبال صلاحیت دارد، برای طواف نیز چنین است و اگر این روایت نبود، ممکن بود چنین گفته شود: بدون تردید این یک مسأله عرفی است و پرسش های مطرح شده در روایات، گویای آن است؛ زیرا مردم بر اساس ارتکاز عرفی، بر فراز کوه ابو قبیس نماز می گزارند، گرچه پس از آن در این باره سؤال هم می کردند، و این کار برپایه همان ارتکاز ذهنی آنان انجام می گرفته است.

دلیل دیگری که می توان در ادامه افزود، از عمومیت حدیث پیامبر خدا ﷺ که فرمود: «الطَّوَّافُ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ» برمی آید؛ یعنی همچنانکه کعبه برای نماز از دو سوی بالا و پایین امتداد دارد، برای طواف نیز چنین است.

دلیل عمومیت حدیث این است که آن حضرت در حدیث یاد شده، یک مورد را استثنا کرده و فرموده است: «إِلَّا أَنَّ اللَّهَ أَحَلَّ فِيهِ النُّطُقَ»؛ «جز اینکه خدای تعالی در طواف، سخن گفتن را حلال کرده است.» هر چند که این روایت از طریق ما شیعه، جز در «عوالی اللثالی»^{۱۶} نیامده، لیکن با این وجود، عدّه ای از بزرگان فقها به آن استناد جسته اند؛ چنانکه مرحوم شیخ طوسی، در «خلاف»^{۱۷}، مرحوم علامه در «مُخْتَلَف» در باب «وجوب قیام در طواف»، آنجا که فرمود: «همان طور که وجوب قیام در نماز ثابت است، در طواف نیز چنین است.» همچنین در مورد شرط پوشش فرموده است: «پوشیدن شرمگاه در طواف شرط می باشد.»^{۱۸} و نیز از ابن ادریس در سرائر - با اینکه او از کسانی است که به خبر واحد عمل نمی کند - نقل شده است که بر طبق این حدیث فتوی داده است.

۴۶
ع:



شهید ثانی می فرماید: «مستند این حکم، اطلاق حدیث نبوی است که فرمود: «الطَّوَّافُ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ» و از تحت این اطلاق، آنچه که بر عدم مشارکت طواف با نماز، اجماع قائم شده است، خارج و بقیه باقی می ماند.»^{۱۹}

مرحوم محقق اردبیلی فرموده است: طواف برگرد خانه، نماز به حساب می آید و بنابر این، آنچه در نماز شرط است، در طواف نیز شرط می باشد، جز آنچه به وسیله دلیل خارج می گردد.^{۲۰}

مرحوم طباطبایی اینگونه اظهار نظر کرده که تشبیه طواف به نماز، چنین اقتضا

می‌کند که در تمام احکام و از جمله در پاکیزه بودن از نجاست، با نماز شرکت داشته باشد.^{۲۱}

گرچه صاحب مدارک در این باره با آنان مخالفت ورزیده و گفته است: این روایت از نظر سند قاصر و از نگاه متن مجمل می‌باشد.^{۲۲} لکن می‌توان گفت که از خود تنزیل و تشبیه عمومیت استفاده می‌شود؛ یعنی این امر لو خلی و طبعه اقتضای عمومیت دارد. حتی اگر استثنا در روایت هم نبود، ما می‌توانستیم این عمومیت را استفاده کنیم. مواردی که دلیل قائم است و از مختصات نماز است باید استثنا شود.

سؤال: ممکن است گفته شود این روایت در مقام تنزیل در برخی از جهات است و چون آن جهت روشن نیست لذا باید بگوییم روایت از نظر متن اجمال دارد و علاوه اگر بخواهیم عمومیت را قائل شویم مستلزم کثرت تخصیص می‌شود و این امری است قبیح. جواب: اطلاقی که در خود این تنزیل وجود دارد رافع هرگونه اجمالی است. تخصیص اگر چه زیاد هم باشد اما در حدی نیست که موجب استهجان عرفی شود.

در هر صورت، تردیدی نیست که مشهور به این حدیث استناد جسته‌اند و بدین ترتیب ضعف آن جبران می‌گردد و از اینجا روشن می‌شود ایراد مرحوم آیت‌الله خویی به آن، که می‌فرماید: «استناد مشهور به آن نامعلوم است»^{۲۳} سخنی نا تمام می‌باشد؛ چنانکه مرحوم آیت‌الله حکیم نیز به جبران ضعف آن، تصریح می‌کند.^{۲۴}

نقد نظریه‌ها

از طریق امامیه، از معاویه بن عمّار، از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

«... لَا بَأْسَ أَنْ تَقْضِيَ الْمَنَاسِكَ كُلَّهَا عَلَى غَيْرِ وُضُوءٍ إِلَّا الطَّوَّافَ فَإِنَّ فِيهِ صَلَاةً...»^{۲۵}

«جایز است که حجگزار تمام مناسک را بی وضو انجام دهد، جز طواف که در آن نماز می‌باشد.»

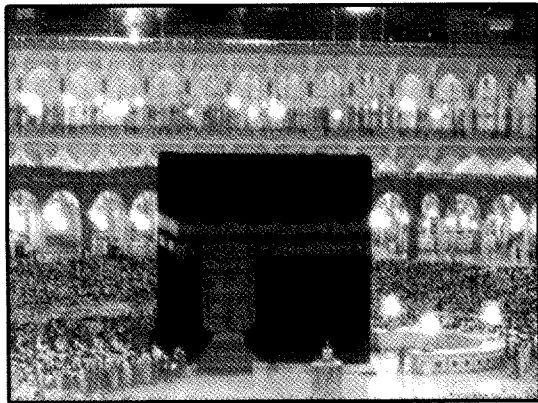
مرحوم صاحب جواهر از این روایت چنین برداشت کرده است که: روایت مرسله نبوی در اصل نیز چنین بوده است: «فِي الطَّوَّافِ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ»؛ «در طواف خانه، نماز



هست.» و بنا بر این، حرف «فی» از آغاز آن افتاده است و در نتیجه چنین پنداشته شده است که طواف به نماز تشبیه گردیده است.

ولی این برداشت و نتیجه گیری دارای اشکال، بلکه ممنوع است؛ زیرا در برخی روایات - چنانکه اشاره شد - تکلم در طواف استثنا شده و آمده است «إِلَّا أَنْ اللَّهَ أَحَلَّ فِيهِ النُّطُقَ» و شاید صاحب جواهر هم به همین دلیل، خود در موارد مختلفی از کتابش، به روایت یاد شده، بدون واژه «فی» استدلال جسته^{۲۶} که در خور تدبّر است.

این نکته را باید بر دلایل گذشته افزود که: اگر طواف از محلّی بالاتر از ارتفاع کعبه جایز نبود، می بایست ارتفاع هم، از حدود طواف به شمار می آمد و در آن صورت بر شارع لازم می شد که آن را به عنوان حدّ طواف بیان کند؛ چنانکه مساحت معینی از زمین مسجدالحرام را، به عنوان محدوده مطاف تعیین و مشخص کرده است و از همینجا صحت طواف از جای بالاتر از ارتفاع کعبه کشف می گردد، مگر آنکه گفته شود: دلیل عدم بیان آن این است که موضوع این مسأله در آن عصر منتفی بوده است ولی این پاسخ هم چنانکه می بینی، صحیح نیست.



طواف از طبقه نخست از نگاه اهل سنت

از آنچه گفته شد، ضعف این نظریه، که از شافعی نقل شده، روشن می گردد. به نقل از وی گفته اند: «اگر برفراز مسجدالحرام، سقفی بلندتر از کعبه ساخته شود، طواف از آنجا جایز نیست.»

و از کلام صاحب جواهر^{رحمته} چنین بر می آید که با این گفته شافعی مخالف است،

آنجا که می نویسد:

«چنانکه از مرحوم علامه در تذکره نقل شده: مقتضای نظریه شافعی این است که اگر العیاذ بالله- کعبه ویران گردد، طواف پیرامون زمین آن جایز نیست، و این سخن دور از حقیقت، بلکه باطل است.»^{۲۷}

از کلام صاحب جواهر چنین استظهار می شود که طواف از پشت بام مسجد، گرچه بلندتر از کعبه باشد، صحیح است و بیشتر علمای اهل سنت، قائل به صحّت طواف از مطاف بالاتر از کعبه می باشند؛ چنانکه نووی نظر آنان را چنین نقل می کند:

«علمای اهل سنت می گویند: در صورتی که ارتفاع کعبه؛ مانند امروز، بلندتر از پشت بام مسجد الحرام باشد، طواف از پشت بام های مسجد جایز است، اما صاحب کتاب «العدّة» طواف از آنجا را جایز نمی داند. ولی رافعی بر این سخن او چنین ایراد وارد کرده است که: اگر گفته او درست باشد، لازم می آید که در صورت انهدام کعبه - العیاذ بالله - طواف بر اطراف زمین آن جایز نباشد که بعید به نظر می رسد و در این مسأله نظر رافعی صحیح است، و قاضی حسین در تعلیقه خود، به صحّت آن قطع پیدا کرده، آنجا که گفته است: اگر شخصی از پشت بام مسجد طواف کند، گرچه بالاتر از کعبه باشد، طوافش صحیح است و آنگاه به بیان این قاعده کلی پرداخته است که در صورت توسعه مسجد، مطاف نیز توسعه می یابد و اصحاب ما در این باره اتفاق نظریه دارند.»^{۲۸}

زحیلی می گوید: «طواف از پشت بام مسجد، جایز است، گرچه بلندتر از کعبه باشد.»^{۲۹}

فروع الحاقی

۱. طواف از ارتفاع کوتاه:

در صورت عدم افزایش ارتفاع کعبه و لزوم اکتفا بر بنای موجود، می توان گفت که طواف ظاهراً از ارتفاع اندک به مقدار یک یا دو متر، موجب خروج از مصداق طواف نمی گردد و به دلیل همین صدق عرفی بر آن، طواف از آنجا صحیح است. بنابر این در

شرایط کنونی با قطع نظر از سایر ادله‌ای که ذکر نمودیم می‌توان گفت این مقدار ارتفاع کم مانعیت از صدق عرفی طواف ندارد و قطعاً صدق عرفی طواف محقق است.

۲. شمول حکم، نسبت به حال اضطرار و غیر آن:

از آنچه گفته شد، این نکته نیز روشن می‌گردد که صحت طواف از ارتفاع بالاتر از کعبه، اختصاص به حال اضطرار ندارد، بلکه کسی که قائل به حدی برای طواف نیست، می‌تواند به طور مطلق به صحت آن نظر دهد، والله العالم.

۳. نیابت و مشروعیت آن:

ظاهر آن است که در صورت صحت طواف به طور مطلق از ارتفاعی بالاتر از بنای کعبه، دیگر نوبت به طرح مسأله استنابه نمی‌رسد، مگر بر مبنای کسی که حدی برای مطاف قائل است که طبعاً باید به وجوب استنابه برای طواف و عدم صحت طواف از طبقه بالا فتوی دهد، البته نه از این رو که طبقه فوقانی بلندتر از کعبه است، بلکه از این جهت که از حد مطاف خارج می‌باشد و در اینجا این بحث پیش می‌آید که بنابراین مبنای حدی برای طواف وجود داشته باشد و گرفتن نایب ممکن باشد، این کار بر او واجب است، ولی اگر استنابه ممکن نباشد و از آغاز حاجی بداند که نه خود می‌تواند از پایین طواف کند و

نه می‌تواند نایب بگیرد، آیا در این صورت احرام او صحیح خواهد بود یا خیر؟

در این فرض می‌توان گفت که حج بر او واجب نیست و دلیل آن، یا عدم قدرت او بر ایجاد جزء و یا شرطی است که به نوبه خود، موجب عدم قدرت وی بر ایجاد مکلف به مرکب و یا مشروط می‌باشد و از این رو، دیگر تکلیف و خطاب متوجه او نمی‌گردد و در نتیجه وجوب حج از او ساقط می‌گردد. این دلیل بر همان اصلی استوار است که محقق ناینی رحمته الله علیه آن را تأسیس کرد، که براساس آن، شرط بودن قدرت، از اقتضای خطاب استفاده می‌شود، نه از حکم عقل و یا به این دلیل حج بر او واجب نیست که عدم توانایی او بر ایجاد آن جزء یا شرط، چنین ایجاب می‌کند که توجه تکلیف به او قبیح باشد و این دلیل نیز بر مبنای قول مشهور است که تکلیف عاجز را عقلاً قبیح می‌شمارند.

اما اگر قدرت را شرط در توجه تکلیف به مکلف ندانیم و بگوییم که خطاب همان‌گونه که شخص قادر بر ایجاد جزء و شرط را شامل می‌گردد، شامل عاجز هم می‌شود؛ با این تفاوت که شخص عاجز در ترک امتثال معذور شمرده می‌شود، در این



صورت عجز از ایجاد جزء، مساوی با عجز از ایجاد مرکب می‌باشد و در نتیجه فرد یاد شده در ترک امتثال معذور خواهد بود و این همان نظریه‌ای است که حضرت امام خمینی و آیت‌الله خوئی رحمتهما علیهما بر آنند.

و به دیگر سخن، هرگاه وجوب واحدی به مجموعهٔ مرکبی تعلق گرفت و مکلف از ایجاد یکی از اجزای آن مرکب عاجز بود، آن وجوب از سایر اجزای آن ساقط می‌گردد، مگر آنکه دلیل خاص بر بقای آن وجوب نسبت به دیگر اجزا وجود داشته باشد، چنانکه در باب نماز چنین است.

پرسش و پاسخ

۱. این مطلب در جای خود ثابت شده که قدر جامع، میان مقدور و غیر مقدور، مقدور شمرده می‌شود. بنابراین، اگر برخی از مصادیق طبیعت مأمور بها، مقدور و بعضی از آن غیر مقدور باشد، تکلیف می‌تواند به طبیعت تعلق گیرد؟

پاسخ: این گفته در جایی صحیح است که سخن از کلی و فرد باشد، نه از کل و جزء و اینجا سخن از دو می‌است و در این صورت باید گفت: شخصی که از اتیان جزء عاجز است، قهراً از ایجاد کل نیز ناتوان خواهد بود.

۲. از آنجا که میان «عدم وجوب حج» و «عدم صحّت احرام»، ملازمه‌ای نیست و کسی چنین ادعایی نکرده، می‌توان گفت که احرام او صحیح است، گرچه حج بر او واجب نیست و با توجه به راههایی که برای خروج از احرام وجود دارد، خروج از آن ممکن می‌باشد.

پاسخ: احرام نیز از اجزای حج است. بنابراین، پس از آنکه حاجی از ایجاد یکی از اجزای آن عاجز بود، دیگر اجزا در حکم غیر مقدور نخواهد بود و دست کم، امر به واجب مرکب، شامل او نمی‌گردد و از آنجا که هر یک از اجزای آن به‌طور مستقل مطلوب شناخته نمی‌شود، بنا بر این، احرام هم در این فرض صحیح نمی‌باشد.

با توجه به آنچه گفته شد، روشن می‌شود که وجوب حج، از شخصی که از انجام طواف صحیح و مشروع عاجز است و گرفتن نایب هم برایش مقدور نیست، ساقط می‌باشد، چنانکه احرام او هم درست نیست.

البته بر کسی پوشیده نیست که قدرت بر عمل، گرچه از راه گرفتن نایب حاصل شود، برای تعلق و جوب کفایت می‌کند؛ چرا که شخص قادر بر گرفتن نایب - در امور نیابت پذیر - قادر بر عمل به حساب می‌آید و بر این اساس، اگر حاجی از عهده انجام طواف و سعی خود بر نیاید ولی بتواند برای انجام آنها نایب بگیرد و نماز و تقصیرش را خود عهده‌دار گردد، احرام و عمره‌اش صحیح می‌باشد.

چکیده و برداشت از این پژوهش

نتیجه‌ای که از این پژوهش به دست می‌آید، به طور خلاصه موارد زیر است:

۱. افزودن به ارتفاع کعبه جایز است. و هر مقداری که بر آن افزوده شود قطعاً طواف در حول آن مقدار اضافی نیز صحیح خواهد بود.

۲. نهی روایات از ساخت و سازهای بلندتر از کعبه، شامل ساختمان‌های مربوط به مسجد الحرام نمی‌شود.

۳. به دلایلی که در زیر می‌آید، توسعه کعبه فوقاً و تحتاً اختصاص به استقبال ندارد و شامل طواف نیز می‌شود:

الف - روایت مرسلی که صدوق که از امام صادق علیه السلام نقل نمود و دلالت داشت که «اساس بیت از زمین هفتم پایین تا زمین هفتم بالا است». توسعه در هر دو جهت فوق و تحت استفاده می‌شود.

ب: با قطع نظر از روایت مرسله صدوق، می‌توان گفت مستفاد از ادله قبله و طواف و وحدت تعبیر در هر دو، آن است که همان طوری که فوق کعبه صالح برای استقبال است همینطور صلاحیت برای طواف نیز دارد.

ج: از عموم تنزیلی که در روایت «الطَّوَّافُ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ» شده است استفاده می‌شود که می‌توان بر طبق اطلاق آن، توسعه در محل بحث را استفاده نمود. و اثبات نمودیم که این روایت سنداً و دلالتاً و اطلاقاً هیچ اشکالی ندارد.

د: تردیدی نیست در اینکه در شرایط موجود، طواف در طبقه اول صدق عرفی دارد و با قطع نظر از بقیه ادله همین مطلب کفایت در مدعی دارد و برای طواف حقیقت شرعی یا متشرعه در کار نیست و منوط به صدق عرفی است. و از کلام جواهر استظهار

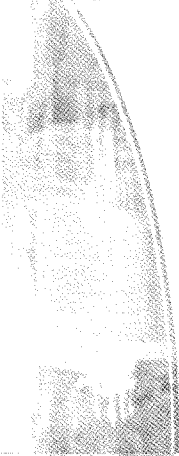
می‌شود که ایشان هم طواف از چنین مکانی که از کعبه بالاتر است را از این جهت بلا اشکال می‌داند.

ه: از نکاتی که به عنوان شاهد و یا مؤید ذکر شد؛ اینکه شارع مقدّس چنانچه در محدوده ارتفاع حدّ خاصی را مدّ نظر داشت لازم بود که بیان نماید و از عدم بیان استشعار می‌شود عدم وجود حدّ خاصی در ناحیه ارتفاع.

و در پایان، از آنجا که این بحث در نوع خود پژوهشی نو به شمار می‌آید و کسی را که حتی به آن اشاره‌ای کرده باشد ندیده‌ام، طبعاً دقت بیشتری را می‌طلبد و سزاوار است که پژوهشگران و فقهای بزرگوار، آن را در حوزه پژوهش خود قرار دهند و با نگاهی جامع و وافی، در باره آنچه در این نوشتار آمده، به تحقیق و پژوهش بپردازند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۱۳، ح ۷، و مشابه آن ح ۸، باب و جوب بناء الكعبة إن انهدمت.
۲. وسائل، ج ۱۳، ص ۳۷۴، ح ۳، کتاب الحج باب ۳۸ از ابواب طواف.
۳. جواهر الکلام، ج ۷، ص ۳۲۹.
- ۴- وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۳۵، باب ۱۷، ح ۱.
۵. معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۲۹۰.
۶. مقنعه، ص ۴۴۴، و وسائل، ج ۱۳، ص ۲۳۶، ح ۳، باب کراهة رفع البناء بمكة فوق الكعبة.
۷. مسالك، ج ۱، ص ۱۰۵۲؛ مدارک، ج ۳، ص ۱۲۱؛ الحبل‌المتین، ص ۱۹۰؛ ذخیره المعاد، ج ۲، ص ۲۱۵؛ الحدائق الناضرة، ج ۴، ص ۳۷۷؛ کشف الغطاء، ج ۱، ص ۲۱۷؛ غنائم الأيام، ج ۲، ص ۳۶۷؛ جواهر الکلام، ج ۷، ص ۳۲۰؛ مصباح الفقیه، ج ۲، ص ۹۰؛ مستمسک، ج ۵، ص ۱۷۴.
۸. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۲، ح ۲۳۱۷، باب ابتداء الكعبة و فضل الحرم؛ و وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۴۸، باب جواز الصلاة علی ابي قبيس و نحوه، ح ۱.
۹. طلاق: ۱۲.
۱۰. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۹، ۱۶۰، ح ۷۲.
۱۱. وسائل، ج ۳، ص ۲۴۷، ح ۱، باب جواز الصلاة علی ابي قبيس و نحوه.
۱۲. حج: ۲۹.
۱۳. بقره: ۱۴۴.
۱۴. حج: ۲۹.
۱۵. بقره: ۱۲۵/



١٦. عوالى اللئالى، ج ٢، ص ١٦٧
١٧. خلاف، ج ٢، ص ٣٢٣
١٨. مختلف الشيعة، ج ٤ / ص ١٨٥
١٩. تذكرة الفقهاء، ج ٨، ص ٨٥
٢٠. مسالك الأفهام، ج ٢، صص ٣٢٨ و ٣٢٩
٢١. مجمع الفائدة والبرهان، ج ١، ص ٦٥
٢٢. رياض المسائل، ج ٦، ص ٥٢٣
٢٣. مدارك الاحكام، ج ١، ص ١٢
٢٤. كتاب الحج، ج ٤، ص ٩
٢٥. وسايل الشيعة، ج ١٣، ص ٣٧٤، ج ١
٢٦. جواهر الكلام، ج ٢، ص ٨، ج ٨، ص ١٨، ج ٢٥٨، ج ١٩، ص ٢٧٠، ج ٣٥، ص ٣٦٠
٢٧. همان، ج ١٩، ص ٢٦٨
٢٨. المجموع فى شرح المهذب ج ٣ / ص ١٥٩
٢٩. الفقه الاسلامى وأدلته ج ٣ ص ١٥٩